

نگاهی اجمالی به حوادث اوکراین

آیا

احداث دیوار برلین نشان ترس لنینسم از لیبرالیسم بود؟

آیا

طرح مارشال آمریکایی ، پیروزی لیبرالیسم بر بلشویسم بود و یا پیروزی بر " صلیب شکسته"؟

آیا

این لیبرالیسم بود که در اروپا بر فاشیسم پیروز شد؟

شکست انقلاب ۱۹۱۸ آلمان و جمهوری ویمار ، اگر شکست انترناسیونال دوم نبود پس چه نامی باید به آن تهاد؟
اگر قیام اسپاتارکوس های آلمان در برلین در سال ۱۹۱۹ ، علیه سوسیال دموکراتهای آلمان ، حقانیت بلشویسم توهمی بودن تز کائوتسکیست ها را نشان نمی داد، پس چه نامی باید به داد داد؟
دستگیری و اعدام آنها و انداختن اجساد شان در کانالهای فاضلاب را ، چگونه می شود ، توجیه کرد؟

آیا

باید باور کرد که فاشیسم خطری بود برای لیبرالیسم و یا دولت مسیحی آلمان، و یا بهانه ای تاریخی برای نجات لیبرالیسم در مقابل بلشویسم؟ همکاری شرمگینانه سوسیال دموکراتهای آلمان و کلیسای آلمان با هیتلر ، چگونه باید تحلیل کرد؟

آیا

باید باور کرد که پائین کشیدن تندیس لنین مایه آزردگی پوتین و دارو دسته های او شده است؟

آیا

بین کسانی که امروز این تندیس را به زیر کشیدند و کسانی که از مارس تا اکتبر سال ۱۹۱۷ قدرت را در دست داشتند فرقی وجود دارد؟

آیا

همان دولت موقت یعنی اخلاف همین پوتین ها نبودند ، بلشویکها را جرثمه کثافت و جاسوس آلمانها می نامیدند.

آیا

همین اخلاف پوتین ها نبودند که در سال ۱۹۲۴ به ترور لنین دست یازیدند؟
شعار های ضد یهودی و ضد اسرائیلی ایران و دولتهای اسلامی منقطه از جمله عربستان را چه باید نام نهاد؟

و

آیا

حمایت غرب از اسرائیل را باید دفاع از یهودیانی دانست که در آلمان و هلو کاست ، جان باختند ؟ .

آیا

مشاهده وضع کنونی در اوکراین ، بما درستی تاکتیک سیاسی نظامی حزب بلشویکی اتحاد جماهیر شوروی در اشغال بخشی از خاک لهستان را نشان نمی دهد؟

نعره های احمدی نژاد در انکار هلوکاست ، را چگونه باید تحلیل کرد؟

آیا

این انکار ، بدین خاطر نیست که هلوکاستی که در ایران برای مردم بوجود آورده اند را توجیه نمایند؟
وقت آن رسید که با صدای بلند اعلام کنیم : دفاع از لیبرالیسم و حقوق اقلیت های مذهبی ، فقط بهانه ای است برای سرکوب مردم در سراسر جهان و سرکوب جنبش کمونیستی .
کارگران سراسر جهان متحد شوید .

بحران اوکراین.

چند سالی از شکست انقلاب باصطلاح نارنجی و یا انقلاب مخملی ورسوائی سیاست غرب و حامیان و گردانندگان داخلی آنها نگذشت که باز دو باره در گریه های جناح های درونی ، علنی گردیده و کار درگیریها به خیابانها کشیده شده است. و دارد آغاز فصل جدیدی از تاریخ پر ماجرای این منطقه ؛ میشود. هر یک از دو طرف با بسیج طرفداران خود ، دست به نمایش های خیابانی زده و نتیجه تاکنونی آن ، نه تنها موجب تلفات مالی و جانی شده بلکه سقوط دولت، و فرار

رئیس جمهور "قانونی" را تا این زمان بیار آورده است. علاوه بر آن اختلافات درونی دو قدرت بزرگ ، که تا این زمان ، به اشکال مختلف ، در سطح جهانی ، ولی پوشیده ، بروز می کرد ، علنی ساخت و طرفین آشکارا با گفتار و رفتارشان مستقیما و بی واسطه همدیگر را تهدید می کنند. این نتیجه ای است که تا به امروز ، از طریق رسانه های گروهی ، در دسترس افکار عمومی جهان قرار گرفته است. این درگیری ، شیوه ها و برنامه ها و سازماندهی آن نشان می دهد که ، پرونده انقلاب مخملی بسته شده است و طرف بازنده ، شکست و رسوائی آنرا پذیرفته ، و آخرین تلاش آنها که آزاد کردن نخست وزیر سابق از زندان ، و آن نمایش و سخنرانی مسخره ای برای تیرنه خود برای مردم کرده بود ، اثری نداشت. مردم احساس همدردی برای او نمودند ولی به او جریان سیاسی اش ، اعتماد نکردند. از واکنش رسانه های گروهی نسبت به آزادی و سخنرانی اش در میان مردم ، می توان فهمید که این جریان سیاسی و شیوه مبارزاتی اش دیگر به تاریخ سپرده شده است. گویا رسوائی پشت پرده بحدی زیاد بود که هیچ یک از سازمانهای حقوقی و بین المللی ، نمی توانست حتی فرمالیته از او بعنوان رئیس یک دولت ، دفاع کند. ولی مسئله اوکراین ، و نزاع درونی این جامعه که در مرز اروپا و شرق ، قرار دارد با آن ترکیب جمعیت شهری که آلمان نژادی های از دیر باز صاحبان سرمایه و ذی نفوذ در دستگاههای اداری و اجتماعی را تشکیل می دهند ، مسئله پیچیده ای است که سابقه تاریخی و طولانی دارد. بدون شناخت از تاریخ این سرزمین و نیز تاریخ اروپا و روسیه ، تقریبا ، امکان پذیر نیست. این اختلافات در طی زمان و در شرایط سیاسی اقتصادی داخلی و حتی بین المللی ، به اشکالی خود را نشان میداد. گاهی بصورت اختلاف شهر و روستا ، مالک و سرف ، زمانی در شکل نژاد اسلاو و نژاد آلمانی ، گاهی در شکل بلشویسم و فاشیسم و یا تزاریسیم ، و زمانی هم بشکل ملی و جدانی طلبی ، و در برخی از موارد هم در شکل روس عقب افتاده و اروپائی متمدن ، ظاهر شده است. مسئله مهمی که امروز سرنوشت مردم روس زبان این کشور را با سرنوشت ساکنین دور ترین نقاط خاک روسیه و حتی مردم اسلاو شرق اروپا از صرب ها و ارتدکسهای یوگسلاوی گرفته تا مردم بلغار و یونان ، بهم پیوند میدهد ، متأسفانه به شکل اختلافات نژادی و گاهی ملی خود را نشان میدهد. این مردم (اوکراینیهای آلمانی نژاد) نه تنها در هردو جنگ جهانی پایگاه مستحکم سیاسی و نیز ارتشهای مخوف متفین در جنگ جهانی اول و متحدین آلمان نازیسم ، درجنگ جهانی دوم بودند ، بلکه خاطرات بسیار وحشتناکی هم از جمهوری های متحد آلمانی ضد لیبرالیسم و ضد اسلاو را در خاطرات تاریخی خود دارند. جریانات اخیر در اوکراین ، بخصوص وقتی ارتدکس ها و اسلاو های این بخش از کره خاکی ، دست آلمانها را در پشت این ماجرا احساس می کنند ، نمی توانند دچار وحشت نشوند. مردم لهستان با آن خاطرات که هلوکاست یکی از آنها ست ساکنین مسکو ، پتروگراد ، که در هر دو جنگ جهانی خاطرات بسیار تلخی از متجاوزین غربی بخصوص آلمانی های وحشی با آن بریگاردان شان را تجربه کرده اند و نیز مردم استالین گراد که فقط در جنگ دوم جهانی تلفات روزانه شان بطور متوسط ده هزار نفر تخمین زده شده است ، نمی توانند بی طرف بمانند. مردم سیبری این بظاهر دور ترین نقطه از اروپا ، خاطرات ارتش ژاپون و مزدوران چکی که از متحدین متجاوزین غربی در هر دو جنگ بودند ، در احساس وحشت با مردم مسکو شریک می شوند. ساکنین ساحل رودخانه ی دون هم نمی توانند درنده خوئی مجار ها و چک ها را فراموش نمایند.

این مسائل را همه مردم اوکراین می دانند؛ حتی همان کسانی که در "میدان" شب های سرد را می گذارند. برخی از این مردمان چه بسا از گذشته خود هم احساس شرم کنند. برخی از آنها حتی با صراحت ، صف خود را از سران فاشیست جدا می سازند. نه اینکه از دولت قبلی رضایت داشته باشند ، نه دزدی و فساد دستگاه دولتی ، و سران آن همانند دولت "انقلاب مخملی" و سران آن ، بجای خود باقی است. شاید آنها بدانند که مجسمه لنین و آرمانهایش ، آرمانهای کارگران و محرومان جهان بوده و هنوز هم هست ، و مسلما می دانند ، که نام لنین ، پوششی شده برای دزدی و جنایت ، "طرفدارانش" آنها از عواقب پائین آوردن مجسمه لنین کاملا با خبرند زیر هنوز سربازان ارتش سرخ در همین کشور ، در قید حیات هستند و می توانند تفاوتها را بخوبی نشان دهند. شاید یکی از این افراد ، همان پیرزنی باشد که با شهامت در حضور جانیان فاشیست ، دسته گلی را بپای مجسمه لنین گذاشت . این پیر زن شاید از صلاله همان شیر زنان هشتم مارس ۱۹۱۷ باشد. در آن روز هم ، از ترس حضور قزاقها کسی جرأت بیرون آمدن از کارخانه ها برای اعتراض و نمایش سیاسی را بخود نمی داد. و کارگران صنعت نساجی ، آن شیر زناتی بودند که با آن نمایش سیاسی ، استارد انقلاب بلشویکی را زدند. شاید این زن شجاع ، یکی از افراد ارتش سرخ بوده باشد ، که همانند برادران خود ، به حقایق انقلاب بلشویکی و نقش لنین و تفاوت او و حزب و یارانش را با دزدان و آدمکشانی که امروز بنام او و شاید هم بظاهر بنام بلشویسم ، در مسند قدرت هستند را بدانند. این سربازان ارتش سرخ بخوبی می دانند ، که چه جریانی ترور لنین را سازماندهی کرده و برای چه منظور دست به این جنایت زده و فرزندان و یا پیروان آن جنایکاران امروزه در کجا و در چه مقامی ، هستند؟ لنین با ارانه آن تز های داهیانیه خود ، و با تکیه به توده ها ، و ایمان به نیروی خلاق آنها توانست پوزه ی متجاوزین غربی را در خاک خود به زمین بمالد ، او در حالی که با اعلان صلح ، و حق تعیین سرنوشت برای خلقها تا حد جدانی ، به مرتجعین لهستانی ، اوکرائینی ، قزاقها ، تاتار ها ، قفقازی ها گرجی ها ، و غیره امکان داد که اعلان

جدائی از خاک روسیه شوروی بکنند و آنها (این دولتهای جدید التاسیس) چنین کردند. آنها این نوکران حلقه بگوش تزاریسم، استقلال و آزادی خود را از بلشویسم دریافت کردند اما نه برای بنیاد یک کشور مستقل و ملی. جنگ غارتگرانه ی امپریالیستی میراث بس نکبت باری برای ملتها وخلق های امپراطوری تزاری به جا گذشته بود، فقر بیکاری، قحطی، امراض مسری و خطرناک، مانند وبا، طاعون، در سرمای استخوان سوز این سرزمین بیداد می کرد. ارتش های غارتگر اروپائی و نوکران داخلی شان، مانند کفتارهای گرسنه، در پشت دروازه های شهرها، آماده درنده خوئی بودند، تا بقایای اجساد باقی مانده در این سرزمین را بدرند. ولی این دولتهای استقلال یافته از جمله اوکراین و همسایه اش لهستان، با تدارک ارتشی "ملی" این بار به نوکری دول متجاوز غربی در آمدند، تا بلشویسم که آنها را از قید نوکری آزاد کرده بود را نابود سازند. ولی بلشویسم، برای آزادی مردم چه کرد؟ بلشویسم که در تارک برنامه سیاسی اش، نان برای مردم، صلح برای آرامش در جهان، حق تعیین سرنوشت تا حد جدائی، برای پای بندی به حقوق طبیعی انسانها، آزادی، استقلال، کار و تضمین خوشبختی برای انسان، بدون توجه به رنگ پوست، اعتقاد، و سایر وابستگی های اجتماعی و یا سیاسی، را در دستور روز قرار داد و با این برنامه امپراطوری سرمایه داری را بلرزه در آورده بود. این بار درکشورهای اروپائی از جمله آلمان، این شیخ کمونیست نبود، که همه جا را فراگرفته باشد، بلکه خود کمونیست بود با آن رهبران برجسته اش، کارل لیبکنشت و کلارا زتکین.

کارنامه ی انقلاب ۱۹۱۸ در آلمان به رهبری سوسیال دموکراتها و جمهوری وایمار، طشت رسوائی کائوتسکی ها را بصدا در آورده بود. و بی مایه گی برنامه سوسیالیستی آنها را عیان ساخت. انقلاب بلشویکی، توانست دولتهای متجاوز را از کشور شوراها با خفت بیرون بریزد، و در راه سازندگی قدم بردارد. امپریالیستها، نه تنها نتوانستند، آن انقلاب را در نطفه خفه کنند بلکه کمونیست در کشور خودشان آنها را به تنگنا انداخته بود.

تجربه جمهوری وایمار در آلمان نه تنها شکست تزه های کائوتسکی و انترناسیونال دوم را ثابت کرد بلکه پرونده سیاه و خفت باری را برای این جریانات سیاسی رقم زد. دست این جریانات سیاسی را به خون مبارزین کمونیست آلوده ساخت. آنها بودند که قیام اسپارتاکوس های برلین را سرکوب کرده بودند، سران این جریان انقلابی و وفادار به بلشویسم را شبانه از خانه هایشان ربوده و اعدام کرده و جسدشان را در کانال های فاضلاب ها انداختند. آنها با شکست خود زمینه را برای هیتلر نه تنها فراهم کرده بودند بلکه با توجیه های آسمان ریسمانی ایدئولوژیکی، دست در دست کلیسای کاتولیک آلمان، بهمکاری خانفانه با هیتلر پرداختند. یهودیت، که پایه گذار لیبرالیسم در تاریخ بوده را وسیله ای برای توهین و تحقیر اقتصاد لیبرالی قرار داده، و صلحیت شکسته را توهینی برای کانت و روسو که پایه گذار ایده نولوژیک دولت مسیحی آلمان بودند، تا با اتحاد مردم آلمان حول محور ناریسم، انقلاب بلشویکی را از ریشه نا بود سازند.

رحیم کریمیان ۱۴، ۰۳، ۰۱





انقلاب در اوکراین

دموکراسی مورد حمایت به اصطلاح روشنفکر ایرانی!

آرزو